

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال سوم، شماره نهم، زمستان ۱۳۸۹

ص ۹۹ - ۱۱۴

تحلیل جامعه‌شناختی مفهوم حداکثر آگاهی ممکن و اطلاعات قابل عبور با تأکید
بر سوگ‌نامه ملاحسن ادیب‌اهری در رثای سام ارشد قره‌جه داغی

فلور حکیمی^۱

دکتر رامین صادقی‌نژاد^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۶/۳

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۸/۱۲

چکیده

ملاحسن ادیب‌اهری در اولین سالگرد سام خان قره‌جه‌داغی، ملقب به «امیر ارشد»، مرثیه‌ای سروده که از نظر جامعه‌شناختی قابل تحلیل و بررسی است. با مطالعه این سوگ سروده، متوجه می‌شویم که ملاحسن، برای تأثیر نهادن در طبقات اجتماعی، از شیوه حداکثر آگاهی ممکن طبقاتی جامعه، سود برده و توانسته است با ارائه اطلاعات قابل عبور، شخصیتی از سام‌خان، برای جامعه روشنفکری آن زمان، ترسیم کند که بیشتر با خواسته‌های ذهنی طبقه خویش سازگار است تا با حقایق تاریخی موجود در اسناد و کتاب‌ها. سام‌خان در این سوگ سروده، شخصیتی آرمانی، مبارز، مشروطه‌خواه، استبداد ستیز، مقبول و مورد پسند جامعه روشنفکر و طبقه عامه مردم معرفی شده است، که برخی از این آگاهی‌ها با پیشینه اسناد تاریخی همخوانی ندارد. این‌که آیا ملاحسن با مفاهیم طبقات اجتماعی، حداکثر آگاهی ممکن، آگاهی واقعی و ... آشنایی داشته، بر ما پوشیده است. اما بررسی متن سوگ سروده، نشان می‌دهد، وی به طور غریزی و با استفاده از استعداد خدادادی خود، توانسته است؛ این مفاهیم را در مرثیه خود، پیاده کند. در این نوشته، از شیوه ساختارگرایی «لوسین گلدمن» استفاده کرده‌ایم و با پیاده کردن دو روش «درک» و «توضیح»، روی متن (سوگ‌نامه)، سعی کرده‌ایم، ارتباط ساختاری متن مورد نظر با طبقات اجتماعی و مفاهیم آگاهی ممکن توده‌ها و حداکثر آگاهی ممکن جامعه و اطلاعات قابل گذر را تبیین کنیم. یافته‌های

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر - ایران (نویسنده مسئول).

E-mail: hfolor@yahoo.com

۲. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، گروه ادبیات فارسی؛ اهر - ایران.

E-mail: rsns1970@gmail.com

تحقیق نشان می‌دهد، بین اطلاعات قابل عبور در این سوگ سروده و طبقه اجتماعی و ساختار زمان تولید اثر، ارتباطی وجود ندارد.

واژگان کلیدی: حداکثر آگاهی ممکن، ادیب اهری، ساختارگرایی، سردار ارشد، لوسین گلدمن.

تعاریف مفهومی اصطلاحات تخصصی

ساختار: «به روابط بین واقعیت‌های اجتماعی و ادبی اشاره دارد. مقولاتی را که هم، زمان و هم، آگاهی تجربی یک گروه اجتماعی را سازمان می‌دهند و هم، دنیای تخیلی خلق شده به دست نویسنده را در بر می‌گیرد» (طلوعی و دیگران، ۱۳۸۶: ۶).

طبقه اجتماعی: گروهی که نقش اساسی در تحول تاریخی و آفرینش فرهنگی ایفاء می‌کنند و هدف آنان، ساخت آفرینی کل جامعه و در نتیجه، ساخت آفرینی مجموعه روابط میان انسان‌ها با طبیعت است (گلدمن، ۱۳۷۷: ۶۹).

فرضیه اصلی این جستار

میان ساختار، زمان و طبقه اجتماعی ملاحسن ادیب و سوگ سروده وی در رثای سام خان ارتباطی وجود ندارد.

آیا میان ساختار سوگ‌نامه ملاحسن در رثای سام خان قره‌جه‌داغی از یک سو و ساختار ذهنی سازنده جمعی گروه یا طبقه اجتماعی او، رابطه متقابل یا همخوانی ساختاری وجود دارد؟ آیا میان خصوصیات و مناسبات طبقات اجتماعی و زمان تولید اثر در ایران رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا بین ساختار ذهنی یا جهان‌بینی گروه اجتماعی با طبقه ادیب اهری و کلیت و ساختار اثر او، رابطه‌ای وجود دارد؟

ملاحسن ادیب، احوال و آثار او

ملاحسن، پسر بابا قصاب اهری (۱۳۱۲-۱۳۴۴ ه.ش) از سخن‌وران شیرین زبان و ادبای فصیح البیان (بایبوردی، ۱۳۴۱: ۲۱۲) و از شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی حاج میرزا عبدالغنی اهری، علاوه بر ادب و شعر فارسی، در ادب و لغت عربی، صاحب فضل بود. در کسوت روحانیت، روحانی آزادی‌خواه، روشنگری‌ها و برخی نقد و نظرها درباره نظام حاکمیت سیاسی و اجتماعی دوران پهلوی اول داشت. صراحت لهجه، زبان تند و حق‌گو و شجاعت مخاطره‌انگیزی داشت که گویا محصول لازم تهی دستی و وارستگی است. چنان که هنگام سفر رضا شاه پهلوی به اهر، وجود او را تحمل نکرد، هجوی منظوم در حق او ساخت و همین موضوع، آتش خشم شاه را برافروخت و دستور تبعید وی را صادر کرد (ادیب اهری، ۱۳۸۵: ۵). بعد از تبعید، مدتی در مشکین‌شهر، قاضی لشکر بود، سپس به ریاست عشایر قره‌داغ منصوب گشته است. وی

در سال ۱۳۵۱ ه.ق در روستای آرجه، به درود حیات گفت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (دوستی، ۱۳۷۳: ۳۹۳).

از ملاحسن آثار ارزش‌مندی به جای مانده است که مهم‌ترین آن، کتاب «سبیکه المعانی للمصادر و المبانی» است. این کتاب به سبک «نصاب الصبیان» ابونصر فراهی است و به نصاب ملاحسن معروف است. این اثر در ۱۲۷۵ بیت، سروده شده که حاوی ۶۵۰۰ لغت عربی و ترجمه فارسی آن‌هاست. تمام لغات نصاب الصبیان فراهی، در این منظومه، ذکر شده است (دادور، ۱۳۸۶: ۱۹۲). اثر دیگر ملاحسن، کتاب «توقیعات فی التوقیم»، نام دارد که در این اثر، تمام ایام تاریخی، فرهنگ‌های عالم، اعم از یهودی، نصاری، اسلامی و اعیاد ملی و مذهبی ملل مختلف در سی صد بیت به نظم کشیده شده است. این اثر به همراه کتاب سبیکه المعانی، در سال ۱۳۴۵ ه.ق به صورت سنگی، چاپ شده است. اثر دیگر وی کتاب «سه مثل» نام دارد که حاوی امثله متداول بین اقوام عرب، فارس زبان و ترک می‌باشد که به همراه حکایات و نکته‌های دل‌پذیر (۳۲۰ حکایت) به صورت حاشیه نویسی، در سال ۱۳۰۸ ه.ش، نگارش یافته است (حکیمی، ۱۳۹۱: ۴۵-۲۰). علاوه بر این آثار، اشعار متفرقه‌ای نیز از وی به یادگار مانده است (برای آگاهی بیشتر، رک. همان: ۷۳-۵۲).

زمان و محیط سیاسی و اجتماعی مؤثر بر سوگ‌نامه ملاحسن ادیب‌اهری در رثای سام ارشد

رضاخان میر پنج در سال ۱۲۹۹ به دنبال کودتای سوم اسفند به نخست‌وزیری ایران رسید. سپس در سال ۱۳۰۴ به دنبال فروپاشی سلطنت قاجار، با رأی اعتماد مجلس مؤسسان به سلطنت رسید. سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ دوره‌ای است که رضاخان بر سر کار آمد و با شیوه‌ای استبدادی که در پیش گرفت، در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تغییرات عمده‌ای ایجاد کرد. عصر رضاشاه، عصر تناقضات بازدارنده ملت ایران است. در این دوران، ملت ما از یک سو، شاهد پیشرفت‌های صنعتی و مالی و اجتماعی و از دیگر سوی، درگیر استبداد کور، منع انتشار هرگونه اندیشه مترقی، توقف نشریات، سد آزادی بیان است (شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۷۵). رضاشاه که پس از به قدرت رسیدن، مدرنیزاسیون در همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی، مدنی، ایدئولوژیک و ... را سرلوحه اهداف خود قرار داده بود، از یک طرف، وجه همّت خود را بر گسترش شهرنشینی، صنعت، راه‌سازی، پُل‌سازی، تأسیس کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، و مدارس و احداث راه آهن و برق و نوسازی لباس و کلاه مردم قرار داد، و از طرف دیگر با برقراری استبداد و سرکوب و سانسور و ارباب و اعدام آزادی‌خواهان و مبارزان، همه فریادها را در گلو خفه کرد (روزبه، ۱۳۸۱: ۶۶). در عصر رضاخان آموزش و پرورش، صنعت، حمل و نقل، ارتباطات و ارتش بهبود یافت و زندگی شکل سنتی خود را از دست داد و به سبک غربی و شهرنشینی رواج یافت. رضاخان، ارزش‌های سنتی و باستانی را جایگزین ارزش‌های مذهبی نمود و در همین زمینه بود که باورهای ضد عرب و ترک و بلوچ را احیاء کرد و تبعیض سیاسی و اقتصادی اعمال گردید. تأکید ابرام آمیز بر تاریخ و

افتخارات ایران پیش از اسلام و القای نوعی عرب‌ستیزی و فرنگی‌مآبی نیز از اقدامات فرهنگی رضاشاه بود (یا حقی، ۱۳۷۹: ۳۶).

در حکومت پادشاهی آن زمان که استبداد ویژگی اصلی آن بوده، مردم حق هیچ‌گونه اعتراضی نسبت به حاکم نداشته‌اند و نمی‌توانستند در تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرند، زیرا یکی حاکم است و دیگری محکوم، دو طبقه اجتماعی بیشتر وجود ندارد و طبیعتاً حکومت مشروعیت خود را از رعیت نمی‌گیرد. مشروعیت عبارت است از قدرت مشروع. اما در حکومت‌های پادشاهی و استبدادی این مشروعیت را مردم به حاکم تفیذ نمی‌کنند؛ بلکه حاکم با ایجاد ترس و رعب و وحشت این مشروعیت را کسب می‌کند.

سام خان قره‌جه داغی کیست؟

دوستی در کتاب «روزهای به یاد ماندنی»، در جریان سفر میرزا جلیل قلی‌زاده، مدیر روزنامه «ملأ نصرالدین» به روستای «اوخارا=آب‌خواره»، مقرر فرماندهی و حکومت امیر ارشد- قدرت‌مندترین خان قره-داغ و فرمانده کل نیروهای عشایر حضور و وجود یک انقلابی معروف «میرزا علی‌اکبر»، برادر میرزا جلیل قلی‌زاده که سال‌ها در تبریز زندگی می‌کرد و از یاران نزدیک ستارخان و شیخ محمد خیابانی و هم‌چنین از اعضای مرکز غیبی، یعنی هیئت مدیره انقلاب تبریز به شمار می‌رفت (سرداری‌نیا، ۱۳۷۰: ۶۷) نشان دهنده حسن تفاهم و صمیمیت امیر ارشد با انقلابیون و مشروطه‌خواهان تلقی می‌کند و مدعی است که ملاقات میرزا جلیل و امیر ارشد، باید در ردیف ملاقات دو انقلابی و دو روشنفکر محسوب شود، چرا که این ملاقات در خاطرات «حمیده خانم»، همسر میرزا جلیل، مثبت ارزیابی شده است (دوستی، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۱). دوستی در کتاب «حماسه‌ها و حماسه‌سازان انقلاب مشروطیت»، درباره روابط شیخ محمد خیابانی و سردار ارشد نوشته است: «سردار ارشد قره‌داغی که در این ایام در قره‌داغ صاحب قدرت و نفوذ فراوانی بود، آمادگی خود را برای پشتیبانی از جنبش خیابانی اعلام کرد ... ولی خیابانی تقاضای او را رد کرد» (دوستی، ۱۳۸۵: ۵۷). آتش این اختلاف تا بدان‌جا شعله‌ور می‌شود که خیابانی، برادر بزرگ‌تر سردار ارشد، سردار عشایر قره‌داغی را دستگیر و زندانی می‌کند و برادر سردار عشایر به خاطر عواطف برادرانه، سر به شورش بر می‌دارد (همان: ۵۹). از جمله دلایلی که برای روشنفکری امیر ارشد در این نوشته ارائه شده، آشنایی وی با روزنامه «ملأ نصرالدین» و پیشنهاد امیر ارشد به میرزا جلیل برای ماندن وی در اوخارا و تشویق میرزا جلیل برای انتشار روزنامه در آن‌جاست که میرزا جلیل با این پیشنهاد، موافقت نمی‌کند (دوستی، ۱۳۷۸: ۱۰۳-۱۰۲). گفتنی است، اگر مهمان‌نوازی و پذیرایی سردار ارشد، از میرزا جلیل قلی‌زاده، دلیلی بر صمیمیت، انقلابی و روشنفکر بودن امیر ارشد، باشد؛ دیگر خوانین منطقه نیز، همانند «علی‌مردان خان» در روستای «حسین بیگلو»، خانواده «عبدالصمدخان صمصام» در روستای «نوجه‌ده شجاعیان»، «شجاع‌الممالک کلیری»، خان کلیر، نیز به نوبه خود، نه تنها از میرزا جلیل استقبال کرده‌اند، بلکه شجاع‌الممالک، از میرزا جلیل قلی‌زاده خواسته تا در کلیر، بماند و به تدریس مشغول شود (دوستی، ۱۳۷۸:

۹۸-۹۶). دوستی در مرقومه‌ای که برای «حمید ملّازاده» فرستاده؛ نوشته ملّازاده تحت‌عنوان «اوراق پراکنده» در تاریخ ۸۷/۲/۳۰ در روزنامه مه‌آزادی را که در آن، از عبارت «ابواب جمعی قره نوکران سلسله قاجار»، در اطلاق به سردار ارشد و قرار دادن نام وی در کنار اسامی افرادی هم‌چون شجاع‌الدوله و شجاع خان، رحیم خان و ... را اجحاف و کم لطفی در حق تاریخ آذربایجان دانسته و دلیل این امر را هم این نکته عنوان کرده که سردار ارشد، هم از سوی «صمدخان شجاع‌الدوله» و هم از سوی «رحیم‌خان چلبیانلو» و هم از سوی سلسله قاجار مکرراً مورد هجوم و دستگیری، زندان و گرفتاری‌ها شده‌است (ملّازاده، ۱۳۸۸: ۲۸). دوستی، امیر ارشد را از اتهام قرار گرفتن در ابواب جمعی قره نوکران سلسله قاجار، مبراً دانسته‌است. اما اسناد تاریخی که برادر زاده سام ارشد، «جهان‌شاه حاج‌علیلو»، جمع‌آوری و منتشر ساخته‌اند، ادّعی ملّازاده را تأیید می‌کند. در یکی از این اسناد که در ربیع‌الثانی ۱۲۹۵ ه.ق، از طرف حضرت اشرف امجد والا، ولی‌عهد «مظفرالدین» میرزا به «رستم‌خان» نوشته شده، به صراحت به جمله حمید ملّازاده اشاره شده‌است: «... حسب امر حضرت اشرف ارفع امجد والا ولی‌عهد روحی فداه، سرکردگی سوار مزبور جزو ابواب جمعی مقرب‌الخاقان مشارالیه رستم‌خان مرحمت و واگذار گردید...» (حاج‌علیلو، ۱۳۸۳: ۴۲). دوستی، جانبازی سردار ارشد در سرکوب شرارت‌های اسماعیل آقا (سیمیتقو=سیمقو) را نقطه اوج میهن دوستی وی می‌داند (ملّازاده، ۱۳۷۰: ۲۸). در حالی که جانبازی در راه وطن و سرکوب یاغیان حکومت مرکزی قاجار، در پرونده مخالفان سردار ارشد به خصوص سواران و جنگجویان و صاحب‌منصبان ایل چلبیانلو، که به طور رسمی در جنگ‌های ایران و روس و افغان و خراسان و فتنه سالار با نیروی رزمنده کافی، شرکت داشته و از استقلال ایران، دفاع کرده‌اند نیز، سابقه دارد (بایوردی، ۱۳۴۱: ۱۲۲-۱۲۱). دوستی، تأکید می‌کند: «سردار ارشد قره‌جه‌داغی را باید در ردیف قهرمانان وطن پرست معرفی کرد، او هیچ‌گاه قاجاری نبود» (ملّازاده، ۱۳۸۸: ۲۹). گفتنی است در مقوله دیانت و وطن پرستی سردار ارشد، شکی وجود ندارد و این موضوع از وصیت‌نامه ایشان نیز به روشنی قابل اثبات است: «... اولاد ما باید مثل ما رفتار خودمان رفتار کرده از دین اسلام محمّدی خارج نشوند. قدر وطن عزیز خود را بدانند. به دولت اجنبی خارج، پناهنده یا تمایل ننمایند...» (حاج‌علیلو، ۱۳۸۳: ۶۶). اما در مورد قاجاری بودن ایشان و اجداد و تبارشان برخلاف ادّعی دوستی، تردیدی نیست و می‌توان به اسناد زیر اشاره کرد: برابر سند تحریر یافته در سؤال المکرّم ۱۲۶۱ ه.ق از عهد ولی‌عهد غفران‌مهد عالی‌جاه، محمّدی حسین‌خان ولد مرحوم آقاییگ حاج‌علیلو، پیوسته ملتزم رکاب مبارک [مظفرالدین میرزا] بوده و مباحثی ایل حاج‌علیلو به مشارالیه مَفوض بوده‌است (همان: ۳۵). در نوشته دیگری که از طرف ولی‌عهد، مظفرالدین میرزا، در ۶ شهر شوال سنه ۱۲۸۳، به رستم‌خان پدر امیر ارشد، نوشته شده، به ملاحظه خدمتگزاری ایشان، از ایشان خواسته می‌شود، کما فی‌السابق بدون مداخله دیگری در دست عالی‌جاه مشارالیه مطابق معمول قدیم و سنواتی مشغول خدمتگزاری باشند (همان: ۴۰) و برای اطلاعات بیشتر رک. همان: ۴۱ و ۵۴ و ۶۴. از آن‌جا که هدف این نوشته نه تبیین دلایل اختلاف حاج‌علیلوها و چلبیانلوها و ... نه تدقیق درباره شخصیت سام ارشد می‌باشد، از شکافتن

بیشتر موضوع، صرف نظر و به بررسی جامعه‌شناختی سوگ سروده، بسنده می‌شود. ملاحظه در اولین سالگرد رثای سام‌خان، سوگ‌نامه‌ای سروده که به تمام و کمال نقل می‌شود تا مدخلی باشد بر بحث اساسی این جُستار:

وقت‌ها بود که اقبال شدی هم دم ما نه دلی در غم ما بود و نه در دل غم ما
کار عالم دگری بود و دگر عالم ما کس نگفتی ز کم و بیش و نه بیش و کم ما

زنده دل زنده نفس از دم عیسی دم ما

وطن ما که به زهت‌گه خُلد است مثال ره نمی‌یافت بر او راه‌بُر و هم و خیال
نه بدان خوف ز اعداء نه ز اُجباب ملال ساعت و آن و شب و روز و مه و هفته و سال

شاهد امن زمان در همه جا محرم ما

بود در سایه سردار گران مایه و راد به لقب ارشد و والا به تبار و به نژاد
عِرض پاک همه محفوظ و ولایت آباد نام کسری به شمول نعمش رفته ز یاد

عدل و داداش به فلک بُرد سر پرچم ما

خلف مادر پیر فلک این‌گونه نکو سرو بالا و صُراحی صفت و غالیه مو
برنیارد ابدال‌دهر به زیبایی او ملکی سیرت و دریاکرم و ضیغم‌خو

زان نبود از رمه دشمن بدخو رم ما

در ره مَلّت و دولت ز سرِجان برخاست بهر آبادی این خانه ویران برخاست
ناگهان تیر قضا و قدر آسان برخاست کز گذرگاه عیون موجّه طوفان برخاست

طعنه بر ابر زند لطمه چشم نم ما

آن زمان‌ها که جهان خانه زنبوری بود که ولایت هدف تیر شر و شوری بود
لیک در حوزه ما از رُخ او نوری بود غرق ماتم همه اندر دل ما نوری بود

زخم در دل دگران را و به دل مرهم ما

آه و افسوس که شد طالع ما سخت زبون
 چهرهٔ کوب اقبال شد آغشته به خون
 فیض او گشت شهادت غم ما گشت زبون
 عوض اشک شود خون دل از دیده برون

به شکر خواب بشد دشمن از این ماتم ما

به ستم ماه چهارده دم ریعان شباب
 جست تیری و شد آن نرگس مکحول به خواب
 آخر قوس به فردوس روان شد به شتاب
 سال تاریخ بود مصرع آخر به حساب

دمد از سوسن سُرخاب نسیم دم ما

(حکیمی، ۱۳۹۱: ۶۶-۶۵).

بحث

نقد تکوینی، همانند بسیاری از نقدها خاستگاه ادبی دارد؛ اما به دلیل ویژگی‌ها و قابلیت‌هایش، بسیار زود وارد حوزه‌ها ورشته‌های دیگری همانند هنر، علم، فلسفه، سینما، جامعه‌شناسی و... گردید. نقد تکوینی، نخستین نقدی است که به طور اساسی و انحصاری به بررسی چگونگی خلق و تکوین اثر می‌پردازد. نقد تکوینی که همانند دیگر نقدها بریک نظریه استوار گردیده، بر این اعتقاد است که خلق اثر، فرایندی است که برپایهٔ داشته‌ها یا پیش‌متن‌هایی صورت می‌پذیرد. اثر، در این فرایند به تدریج شکل می‌گیرد و در این دوران شکل‌گیری، دستخوش دگرگونی‌های بسیاری نیز، می‌گردد. در واقع، نقد تکوینی در صدد است تا به دور از پیش‌فرض‌های رایج و معمول به بررسی و مطالعهٔ چگونگی خلق اثر و عناصر دخیل در آن به ویژه دگرگونی‌هایی که در این فرایند رخ می‌دهد؛ بپردازد. علیزاده، معتقد است: «مضمون‌ها و شیوه‌های ساخت و پرداخت آثار و درک چگونگی شکل‌گیری تفکرات و جریان‌های اجتماعی در هر دوره، نمایانگر اوضاع جامعه و دید نویسندهٔ هر اثر است که کشف روابط درونی و بیرونی عوامل پیدایش یک اثر می‌تواند، مبنای بررسی محیط، اعتقادات، افکار و حوادث یک دوره و همچنین تفکرات روشنگرانهٔ خالق اثر گردد» (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات، به عنوان شاخه‌ای از جامعه‌شناسی هنر، دانش نو بنیادی است که به بررسی و ژرف‌کاوی و شناخت جوهر اجتماعی ادبیات می‌پردازد. «دانش مزبور با معتبر شمردن قواعد و قراردادهای زیبایی‌شناختی و با تدقیق در خرده فرهنگ‌ها و پایگاه‌های اجتماعی هنرمند، می‌کوشد، تأثیراتی را که فعالیت‌ها و آثار هنری در روند امور و نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برجای می‌گذارند و همچنین تأثیراتی را که هنر و فعالیت‌های هنری، متقابلاً از آن‌ها می‌پذیرند؛ روشن کند» (ترابی، ۱۳۷۹: ۳۰). جامعه‌شناسی ادبیات، به تحقیق و تفحص پیرامون آثار هنری نویسنده یا شاعر و ارتباط وی با جامعه‌ای که در

آن زندگی می‌کند، پرداخته می‌شود. جامعه‌شناسی ادبیات را «علم مطالعه و شناخت محتوای اثر ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدید آورندگان آن‌ها و نیز تأثیر پابرجایی این آثار در اجتماع می‌گویند. در واقع، جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه علمی محتوای اثر ادبی و ماهیت آن در پیوند با دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی است» (ستوده، ۱۳۷۸: ۵۶). ادبیات را از آن‌جا که می‌توان روستاختی از اندیشه‌های حاکم بر جامعه و جهان‌بینی مؤلف دانست و مسائل فرهنگی و اجتماعی را در آن ردیابی کرد؛ باعث شده است که آثار ادبی در مطالعات تاریخی، اجتماعی و سیاسی چونان اسنادی مهم به کار گیرند و با استناد به آن‌ها مسائلی را تبیین کنند. پس می‌توان بر آن بود که «ادبیات در واقع، نه بازتاب فرایند اجتماعی که جوهر و خلاصه و چکیده تاریخ است» (ولک، ۱۳۷۳: ۱۰۱). ناگفته پیداست که نقد جامعه‌شناختی، بیشتر در مورد اشعار متعهد نتیجه بخش است؛ زیرا شاعر متعهد، از رسالت اجتماعی خویش در قبال جامعه آگاه است و سعی می‌کند با توجه به ابزار قدرت‌مندی به نام شعر که در اختیار دارد، آن‌چه را مورد نیاز همگان است بگوید و از آن‌جا که همدرد و همراه با مردم است و خود را از آنان جدا نمی‌داند، زبان جامعه می‌شود و خود را ملزم به بیان مسائل اجتماعی می‌داند. در ادبیات معاصر، این نوع نگرش، زاده شعر عصر مشروطه است.

در تمام روزگاران، بهترین آثار از آن کسانی بوده است که توانسته‌اند میان محتوا و پیام یا خواست‌های خود با نیازهای اجتماعی عصر خویش یا به طور کلی با نیازهای انسان اجتماعی، رابطه‌ای اصولی برقرار نمایند. با تحلیل جامعه‌شناختی چنین آثاری می‌توان از وضعیت اجتماعی یک اثر و موقعیت افراد، آگاه شد و از چگونگی سیر مسائل اجتماعی و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های جامعه سخن گفت. چنان‌که «از کنار هم نهادن دروغ‌های روزنامه‌های عصر می‌توان، بخش عظیمی از حقایق اعماق جامعه را با روش‌های علمی کشف کرد و واقعیت‌های آن سوی دروغ‌ها را بازسازی کرد، از خلال این مباحث درباری نیز می‌توان، تمایلات پنهان جامعه و تحوّل معیار ارزش‌ها را باز شناخت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۵۶).

ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن

خاستگاه ساختارگرایی تکوینی، این فرضیه است که هر رفتار انسانی، کوششی برای دادن پاسخی معنی‌دار به وضعیت خاص است. بدین وسیله، تعادلی را میان فاعل عمل و موضوعی که عمل بدان مربوط می‌شود (جهان پیرامون آدمی) برقرار می‌کند. تعادلی که همواره، خصلتی گذرا و ناپایدار دارد، زیرا هرگونه تعادل میان ساختار ذهنی فاعل و جهان بیرونی به وضعیتی می‌انجامد که در درون آن، رفتار انسان، جهان را دگرگون می‌کند و این دگرگونی نیز تعادل قدیمی را بر هم می‌زند و گرایش به برقراری تعادل جدیدی دارد (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۱۷). ساختارگرایی تکوینی، رهیافتی است که محل تمرکزش، بررسی شرایط و فرایندهای اجتماعی وابسته به خلق ادبیات مارکسیستی و ملهم از آراء لوکاچ جوان است که طی آن، متن

ادبی به منزله ابزاری برای بررسی جامعه‌شناختی به کار می‌رود تا منش تاریخی - اجتماعی و دلالت‌های عینی زندگی عاطفی و عقلانی فرد آفریننده را بررسی کند (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۰۱).

ساختارگرایی چیست؟

ساختار (Structure) یعنی نظام. در هر نظام، همه اجزاء به هم ربط دارد، به نحوی که کارکرد هر جزء، وابسته به کل نظام است و کل نظام به کل اجزاء می‌چرخد، مثل ساعت. در هر نظام، هیچ چیزی نمی‌تواند بیرون از کار اجزاء، چنان که هست باشد. به همین جهت، کل نظام، بدون درک کارکرد اجزاء، قابل درک نیست. پس ساختارگرایی یک نظام فلسفی نیست بلکه یک شیوه درک و توضیح است (گلدمن، ۱۳۶۹: ۹). سه شالوده عمده ساختار زندگی، یعنی اهمیت ویژه زندگی اقتصادی، کارکرد تاریخی چیره طبقات اجتماعی و مفهوم آگاهی ممکن است. توده مردم، طبقات ستمکش یا اعضای جوامع ابتدایی، پیوسته در نیاز زیسته‌اند و ناگزیر بوده‌اند که بزرگ‌ترین بخش وقت خود را صرف کار کنند و اگر مسئله معجزه را در توجیه تاریخ وارد نکنیم، باید بپذیریم که برای اکثریت عظیم نوع بشر، فعالیت اقتصادی، همیشه اهمیت عمده در طرز احساس و تفکر داشته‌است» (همان: ۲۱). طبقه‌ای مانند سرداران عشایر، همانند نجای دوره پادشاهی لویی چهاردهم فرانسه بودند. یعنی این طبقه «در کار تولید شرکت نداشت. بخشی از درآمدش از اراضی و مزایای بزرگ مالکی و بخش دیگری هم از حقوق مشاغلی کمابیش پنداری، یعنی از بخشش‌های شاه و مقرری‌های شاهانه تأمین می‌شد» (همان: ۲۱). بنابراین در میان این طبقه، فعالیت اقتصادی و تنظیم انحصاری درآمدها و وسایل مادی، بنیان برتری و مزایای انسان است. عامل اصلی در این توجیه، طرز تفکر نجبا، فقدان فعالیت اقتصادی است. چون اصطلاح اقتصاد را باید به گسترده‌ترین معنای آن یعنی: طرز فراهم آوردن درآمد، زور، بهره‌کشی، برخورداری از برخی مزایا و غیره در نظر گرفت. در این راستا دو چیز شایسته توجه است: ۱. مفهوم طبقات اجتماعی ۲. مفهوم آگاهی ممکن.

مفهوم طبقه اجتماعی

- سورکین (Sorokin) جامعه‌شناس روسی که به سال ۱۹۲۲ از اتحاد جماهیر شوروی اخراج شد و به آمریکا رفت در مقاله «طبقه اجتماعی چیست؟»، طبقات را همان گروه‌ها می‌داند که:
۱. از نظر حقوقی به روی همگان باز ولی عملاً نیمه بسته هستند؛
 ۲. بر پایه همبستگی بنیان گرفته‌اند؛
 ۳. عادی هستند؛
 ۴. با برخی گروه‌های دیگر در تضاد (طبقات اجتماعی) و دارای همان ماهیت کلی هستند؛
 ۵. بخشی از آن‌ها سازمان یافته هستند ولی به ویژه کمابیش سازمان یافته‌اند؛
 ۶. از انسجام و وجود خود تاحدی آگاه و تا اندازه‌ای نا آگاه هستند؛

۷. مشخصات جامعه غربی سده‌های هیجدهم، نوزدهم و بیستم را دارند؛

۸. گروه‌های چند کارکردی تشکیل می‌دهند...» (همان: ۳۵).

گفتنی است که طبقات اجتماعی، زیرساخت جهان‌بینی‌ها را تشکیل می‌دهند. یعنی هر بار که سخن از یافتن زیرساخت فلسفه‌ای، جریان ادبی یا هنری بوده است، ما نه با یک نسل، ملت یا کلیسا، شغل یا هر گروه اجتماعی دیگری، بلکه با یک طبقه اجتماعی و روابطش با جامعه رسیده‌ایم. از طرفی، حداکثر آگاهی ممکن یک طبقه اجتماعی همیشه یک جهان‌بینی تشکیل می‌دهد که از دیدگاه روان‌شناسی منسجم است و ممکن است به صورت مذهب، فلسفه، ادبیات یا هنر بیان شود. با یک مثالی می‌توانیم، پیوندهای طبقات گوناگون، جهان‌بینی‌های مربوط به هر یک و بیان‌های عمده آن‌ها را از دیدگاه فلسفه و ادبیات، طرحوار باز نماییم. دستگاه سلطنت فرانسه، با همکاری عملی طبقه سوم با هم، بر ضد اشرافیت زمین‌دار مبارزه می‌کردند. در این همکاری، طبقه سوم (نیروهای انقلابی آینده) برای شاه پولی فراهم می‌آورد که به شاه امکان می‌داد هزینه ارتشی را تأمین کند و به سرکوب اشراف پردازد. این موقعیت از فروش مشاغل، من جمله معیار بسیار خوبی برای گزینش کارمند، به دست می‌داد. این مشاغل را تنها کسانی می‌توانستند و می‌خواستند، بخردند که پول داشتند. یعنی روستائیان به نوا رسیده‌ای که به شاه وفادار و به سبب منافع طبقاتی خود، دشمن اشراف بودند (همان: ۴۱). این گفته در مورد روابط فئودالی حکومت قاجار نیز صادق است. امیری در این ارتباط، تأکید می‌کند: «نکته مهم در نظام اداری و سیاسی قاجار، این بود که حکام ولایات، عمدتاً از دوره فتحعلی‌شاه به بعد، از شاهزادگان بودند و در محدوده حکمرانی خود همانند شاه اختیار مطلق داشتند و اکثراً پیرامون این شاهزادگان، گروهی غلام و به اصطلاح نوکر بودند که یا مرعوب یا دست‌نشانده یا مجذوب جاه و مقام بودند» (امیری، ۱۳۸۱: ۴۸). براساس این تحلیل، به راحتی می‌توان، مدلی از طبقات اجتماعی عصر تاریخی ملاحسن را ارائه و تبیین کرد. در این مدل، طبقه اجتماعی اول، طبقه حاکم یا سلطنت است که قسمتی از دوره قاجار تا زمان رضاشاه، را در برمی‌گیرد. طبقه دوم؛ طبقه‌ای است که ثروت و اعتبار و مقام خودشان را از نزدیکی به طبقه حاکم به دست می‌آورند و مشروعیت، اعتبار، نام و آوازه‌شان را مدیون این طبقه می‌باشند. ایل «حاج‌علیلوها» که توسط دولت مرکزی قاجار، انتخاب می‌شوند تا سرکوب سایر ایلات، عشایر و اقوامی را که به عنوان باغی و یاغی در مقابل دولت مرکزی، قد علم می‌کنند، به عهده بگیرند؛ یکی از این طبقات اجتماعی است که از زمان ناصرالدین شاه تا مظفرالدین ولیعهد و رضاخان که در زمان کشته شدن سام‌خان قره‌جه داغی وزیر جنگ می‌باشد، لقب سردار عشایر و امیر ارشد و ... به ایشان اعطا شده است. طبقه سوم، طبقه‌ای است که در مقابل طبقه دوم، قرار دارند یا به عنوان شریک و باغی و سرکش در مقابل دولت مرکزی قد علم می‌کنند، مانند «سیمقو=سمیتقو»، یا کسانی‌اند که با آگاهی و از روی روشنفکری با حکومت مرکزی سر ناسازگاری دارند، مانند مشروطه-خواهان و آزادی‌خواهان، از جمله شیخ محمد خیابانی و دیگران.

مفهوم آگاهی ممکن

در جامعه‌شناسی، برخلاف علوم پایه، که فقط دو سطح شناخت، یعنی تطبیق تفکر با اشیاء و دیگری اطلاعات واقعی زمان او را مورد توجه قرار می‌دهد، مورخ و جامعه‌شناس، ناگزیرند دست کم، یک عامل حد واسط، بین این دو شناخت را مورد توجه قرار دهند. این عامل، حداکثر آگاهی ممکن طبقاتی است که مورخ و جامعه‌شناس، قصد تحلیل آن را دارد. آگاهی واقعی، نتیجه موانع بی‌شماری است که عوامل گوناگون واقعیت تجربی در سر راه تحقیق این آگاهی ممکن قرار می‌دهند. همان طور که برای واقعیت اجتماعی اهمیت دارد که تأثیر گروه اجتماعی اساسی، یعنی طبقه را در انواع گونه‌گون تأثیرهای بی‌شمار بررسی کند؛ به همان اندازه نیز، ضرورت دارد که آگاهی ممکن طبقه‌ای را از آگاهی واقعی آن در لحظه معینی از تاریخ، جدا سازیم. گلدمن، برای توضیح مفهوم اصطلاح آگاهی ممکن، عبارت مشهوری از کتاب «خانواده مقدس» مارکس را نقل می‌کند. در آن جا، مارکس شرح می‌دهد که نیازی نیست بدانیم که فلان یا بهمان رنجبر یا همه رنجبران چه می‌اندیشند بلکه ما می‌خواهیم بدانیم که آگاهی طبقاتی رنجبران کدام است. تمایز عمده «آگاهی واقعی» و «آگاهی ممکن»، در همین نکته نهفته است. این واقعه، بی نهایت مهم است و منجر به این امر می‌شود که کل جامعه‌شناسی معاصر را تا آن جا که بر مفهوم آگاهی واقعی بیش از آگاهی ممکن تکیه می‌کند، مورد تردید قرار دهد (گلدمن، ۱۳۶۹: ۶۷-۶۶).

یکی دیگر از موضوعات بسیار مهمی که در این مقاله، شایسته طرح و بررسی است؛ مفهوم اطلاعات قابل عبور یا قابل گذر می‌باشد. فروید، وجود یک رشته عناصر ساختی شوق‌ها و کراهت‌های ناشی از زندگی‌نامه‌های فردی هر کس را در روحیه وی روشن گردانیده است. این آرزوها و بیزاری‌ها سبب می‌شود که خویشتن نا آگاه فرد، در برابر پاره‌ای از اطلاعات، نفوذناپذیر گردد و به پاره‌ای از اطلاعات دیگر، معنای تغییر یافته‌ای بخشد (همان: ۷۰). بر همین اساس در مرثیه‌ای که ملاحسن ادیب در سوگ سام‌خان سروده است؛ شاهد گذر اطلاعاتی می‌باشیم که ملاحسن یا در اثر بیزاری از رضا شاه یا بر اساس آرزوها و خواست‌های درونی خویش، چون مجذوب شدن در شخصیت سام ارشد یا حال و فضای عمومی موجود جامعه قرار گرفته و به تحریف و تغییر حقایق موجود جامعه، به نفع طبقه فتودال و حاکم پرداخته و از این حقایق، تصویری غیرحقیقی به دست داده است. این وارونه جلوه دادن حقایق در مورد شخصیت خود ملاحسن نیز از طرف مورخان و محققان ارسباران دیده می‌شود. به عنوان مثال، بر خلاف آن چه که در معرفی احوال ملاحسن، نوشته‌اند که «برخی نقد و نظرها درباره نظام حاکمیت سیاسی و اجتماعی دوران پهلوی اول داشت ... چنان که هنگام سفر رضا شاه پهلوی به اهر وجود او را تحمل نکرد، هجوی منظوم در حق او ساخت و همین موضوع آتش خشم شاه را برافروخت و دستور تبعید وی را صادر کرد» (ادیب اهری، ۱۳۸۵: ۵). تا زمان نوشتن این مقاله، چنین هجو منظومی، به دست نیامده است؛ اما در قصیده‌ای که ملاحسن در هنگام ورود وزیر جنگ (رضا خان میرپنج=رضا شاه) سروده، خلاف این اقوال را می‌توانیم مشاهده کنیم:

زبان من نگشودی کسی به مدح ولی
تو زنده باش که کردی خرابهٔ جم را
مُدام زنده و پاینده باد با دل شاد
ورود حضرت اشرف وزیر جنگ غیور
زهی بزرگی که فرماندهی این قسمت
چو پایداری و پایدگی مُلک بدوست

بزرگی تو زبان مرا به مدح بگشاد
به دست لشکر و نیروی آهنین آباد
کسی که کرد در این مملکت نظام ایجاد
برای جملهٔ ایرانیان مبارک باد
به میر لشکر راد شمال غربی داد
به کف زنید که پاینده و مخلد باد
(همان: ۵۷).

از قصیدهٔ مدحیه‌ایی که ملاحسن در هنگام ورود رضاخان به اهر سروده، این نکته کاملاً روشن می‌شود که انتصاب امیر ارشد، از طرف رضاخان، به فرماندهی شمال غرب ایران، هم برای حاج‌علیلوها و هم برای ملاحسن ادیب، خوشایند و رضایت‌بخش بوده تا آن‌جا که ادیب‌اهری را برخلاف روحیهٔ مدح‌گریزش برآن داشته که جمعیت را به کف زدن و جاوید باد گفتن به رضاخان، وا دارد. این ابیات به راحتی می‌تواند دلیل این نکته را هم که چرا کمی بعد از تبعید ایشان از اهر «مدتی در مشکین‌شهر، قاضی لشکر بود، سپس به ریاست عشایر قره‌داغ منصوب گشته» (دوستی، ۱۳۷۳: ۳۹۳) را نیز روشن کند. نکته‌ای که از اسناد تاریخی قابل دریافت است؛ این است که انتصاب امیر ارشد صرفاً برای سرکوب اشرار بوده است (حاج‌علیلو، ۱۳۸۳: ۶۴). عده‌ای این انتصاب و درگیر کردن، امیر ارشد با سیمقو را دسیسه‌ای از طرف رضاخان و مخبرالسلطنه دانسته‌اند و برای مثال، «اقبالی» بیان داشته که «موقعیت‌های امیر ارشد در فراری دادن رحیم‌خان چلبیانلو و همبستگی با تمام خان‌های ایل‌های معتبر ارسباران، رضاخان را به فکر فرو می‌برد که مبدا نیروی امیر ارشد به استقلال رضاخان لطمه وارد کند و از طرف دیگر، مخبرالسلطنه همیشه از جلوس سام خان امیر ارشد، بدگمان بودند. سرانجام مخبرالسلطنه، امیر ارشد را به جنگ سمتقو گرد وادار می‌کند که امیر ارشد در این توطئه کشته می‌شود» (اقبالی، ۱۳۸۲: ۲۹). اما بر اساس اسناد به جای مانده و اظهار مراتب ارادت وزیر جنگ، رضاخان، بعد از واقعهٔ کشته شدن، سام خان قره‌جه داغی را ضایعه‌ای بسیار بزرگ و غیر قابل جبران قلمداد می‌کند؛ معلوم می‌شود که رضاخان نه تنها با سردار ارشد خصومتی نداشته، بلکه سردار ارشد برای وی مَهْرهٔ ارزش‌مند و غیرقابل جایگزینی نیز بوده است (حاج‌علیلو، ۱۳۸۳: ۶۸).

در مرثیهٔ ملاحسن، اطلاعات قابل عبوری ارائه شده که با آگاهی واقعی جامعه، فاصلهٔ زیادی دارد. ملاحسن ادیب در این سوگ سروده، تصویری از جامعهٔ دوران خود به دست داده که همانند مدینهٔ فاضله و آرمان‌شهری، نه در آن مشکلی وجود دارد و نه ترس و بیم و هراس و ناامنی و ...

وطن ما که به زهت‌گه خلد است مثال
نه بدان خوف ز اعداء نه ز احباب ملال

ره نمی‌یافت بر او راهبر و هم و خیال
ساعت و آن و شب و روز و مه و هفته و سال
(حکیمی، ۱۳۹۱: ۶۵).

اما با مروری در تاریخ ارسباران در آن سال‌های پُر تنش، خلاف گفتهٔ ملاحسن ادیب، نمایان می‌شود. دوستی در مقدمهٔ کتاب «حماسه‌ها و حماسه‌سازان انقلاب مشروطیت»، وضع ارسباران را در دورهٔ قاجار این گونه بیان می‌کند: «در دورهٔ قاجار، این منطقه با جمعیتی نزدیک به بیست هزار نفر که هشتاد درصد آن را روستائیان و کمتر از ده درصد را شهرنشینان و بقیه را ایلات تشکیل می‌داد، همیشه تحت سلطهٔ شاهزادگان و خوانین درجهٔ یک قاجار بود و خفقان و استبدادی شدید در این منطقه حاکم بوده است، فلذا به نظر نگارنده، ارسباران در عهد قاجار وضعیتی شبیه شهر کوفه در دورهٔ تسلط بنی‌امیه خصوصاً ابن زیاد را داشته است و همین‌طور است که جمعی از انقلابیون و نخبگان ارسباران، مهاجرت از منطقه را بر ماندن در محیط مملو از خفقان شاهزادگان قاجاری ترجیح داده به تبریز و تهران و ... کوچ کرده‌اند» (دوستی، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵). صدقی نیز در ارتباط با اوضاع و احوال آن سال‌های ارسباران خاطر نشان می‌کند: «در دورهٔ حکومت چهار سالهٔ سران حاج‌علیلو در اهر در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۳۶ ه.ق. برابر با ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰ شمسی، حکومت اهر و اوضاع ایالت قره‌داغ چندان از ثبات و آرامش برخوردار نشد. چرا که در این مقطع از یک سو، شاهد مقاومت‌ها و مخالفت‌های دیگر ایلات منطقه در برابر حاج‌علیلوها هستیم و از دیگر سو، دو سرکردهٔ ایل حاج‌علیلو با عنوان حکومت، برای گستردن قدرت نظامی خود در منطقه، اقدام به سرکوب و جنگ‌های گستردهٔ داخلی با سایر سران ایلات منطقه کردند. به همین خاطر آن‌چه در این چهار سال نصیب مردم منطقه شد، شدت یافتن نا امنی‌ها به واسطهٔ جنگ‌های گسترده مابین حاج‌علیلوها و حاج‌خواجه‌لوها و محمدخانلوها و چلبیان‌لوها بود» (صدقی، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۵).

علاوه بر آن‌چه که در تواریخ موجود قابل استناد است، خود ملاحسن نیز در تناقض آشکاری، وضعیت جامعهٔ آن زمان ارسباران را در قصیده‌ای که در مدح رضاشاه سروده، این گونه توصیف می‌کند:

فغان که جشن خزان عیش از کفم بر بود شکایت از که کنم؟ بر که داد از بیداد؟
صبا ز دخمهٔ نادر گرت گذر افتد بگو که ملک تو می‌داد اجنبی بر باد
(همان: ۵۷).

همان‌گونه که گلدمن نیز باور دارد، ملاحسن در این سوگ سروده به دنبال ارائهٔ تصویری از دنیای مطلوب و آرمانی خود است، دنیایی که شبیه واقعیت زمانهٔ او نیست، ناگزیر آرزوهای خود یا گروه خود را وصف می‌کند. ملاحسن، خطهٔ ارسباران را همانند بهشتی تصویر می‌کند که در آن، نه خوفی از اعداء وجود دارد و نه ملالی از احباب، نه گرفتاری در آن وجود دارد و نه نا امنی:

بود در سایهٔ سردار گرانمایه و راد به لقب ارشد و والا به تبار و به نژاد
عرض پاک همه محفوظ و ولایت آباد نام کسری به شمول نعمش رفته ز یاد
(همان: ۶۵).

اما این آگاهی‌ها و اطلاعات قابل عبور با اطلاعات واقعی موجود زمان ملاحسن تفاوت بسیاری دارد. ملاحسن، در شعری که در شیکوه از روزگار و بیان اوضاع در همان سال‌ها، سروده، آورده است:

چون وزیر آمد پی توجیه و تسعیر مُحال
 گاه گوید کافر است و گه کند خورش حلال
 چون به منبر می‌رسد از شرع پردازد فصول
 که حرام آمد ربا و هم جریمه هم نکول
 گاه خواند آیه لاتقربوا مال الیتیم
 خوردنش باشد حرام و بردنش نار جحیم
 حبس گندم را که اهل شرع گویند احتکار
 خون مسکینان به شیشه کم بگیر ای نابکار
 این زمان از بهر ملاً لازم است این چند ساز
 صدر مجلس‌ها نشستن با یکی ریش دراز
 طوطیا با صاحبان علم پیچیدن خطاست
 کو به اسم منتهی هرچند می‌گویی سزاست
 ای فلک زن قحجگی را دأب دیدن کرده‌ای
 یاری زن قحجگان تو کمتر از زن کرده‌ای
 صفحه ایران زمین را پُر نمودی از لقب
 ها به کوری کرده‌ای تحقیق از نام و نسب

بهر یک دینار صد دیوانی کند صد قیل و قال
 کاین خبیث و بد قدم را بد گرفتیم من به فال
 وعظ فرماید به مردم از فروغ و از اصول
 الَّذینَ یکنزونَ خواند برای جمع پول
 کاین بود حکم خدا و نهی معبود قدیم
 لیک حق الزحمه بهر خود بَرَد یک سهم و نیم
 حرمت بسیار دارد زآن حذر کن زینهار
 غلّه و انبان خودشان را نیارد در شمار
 یک عمامه یک ردا یک مسند و یک امتیاز
 راه رفتن با افاده بعد تطویل نماز
 علم اگر علمست بدگفتن باهلهش کی رواست؟
 غاصب حَقّند احقاق کیفرشان با خداست
 روز نا اهلان ز ناهلیت روشن کرده‌ای
 برخرمدندان جهان چون چشم سوزن کرده‌ای
 اهل منصب کرده‌ای هر ناکس و هر زن جَلَب
 نانجیبان را تو ای زن قحبه کردی منتخب
 (همان: ۷۲-۷۰).

با نگاهی به این شعر می‌توان انواع نابسامانی‌ها و گرفتاری‌ها را در خطّه و دوره‌ای که ملاحسن ادیب
 می‌زیسته است به وضوح مشاهده کرد تاجایی که روحانی برجسته‌ای چون او را وادار به ناسزاگویی و آلودن
 زبان به فحش و دشنام کرده است. برخلاف ادعای ملاحسن ادیب، در بندهای آغازین این سوگ سروده،
 در بندهای بعدی شعر، زمینه یأس و نومیدی در شعر او جلوه‌گر می‌شود. بنابر موقعیت، او احساس می‌کند
 که تغییر و تحوّل اجتماعی - سیاسی امیدوار کننده‌ای در جامعه رخ نخواهد داد و سایه سیاه و سنگین
 استبداد و هرج و مرج و نا امنی بر جامعه، حکمروا خواهد بود. تصویری که ملاحسن در این شعر از جامعه
 به دست می‌دهد، حاکی از جامعه‌ای استبداد زده، ناامن، متشنج و گرفتار هرج و مرج و انواع نابسامانی‌های
 ممکن می‌باشد، این بیت از سوگ‌نامه ملاحسن به درستی بازتاب دهنده اوضاع نابسامان اوست:

آن زمان‌ها که جهان خانه زنبوری بود که ولایت هدف تیر شر و شوری بود
 (همان: ۶۵).

نتیجه‌گیری

ملاّحسن، در این سوگ سروده نه تنها از وضعیت واقعی سال‌های حکومت حاج‌علیلوها و سختی‌ها، فشارها، ناامنی‌ها، نابرابری‌ها، فقر و فلاکت‌ها و استبداد و بدبختی‌های ناشی از فتودالیزم زمان خود که منجر به فساد، خفقان، رنج، تباهی و درماندگی مردم شده سخنی نگفته، برای نشان دادن شکاف طبقاتی موجود در جامعه زمان خود نیز تلاشی نکرده‌است. برخلاف گزارش ادیب‌اهری، در این سوگ سروده؛ عزیمت سردار ارشد به جنگ، نه برای تغییر شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، بلکه به دستور دولت مرکزی و برای سرکوب اشرار و یاغیان و باغیان بوده، که خود سردار نیز در نهایت بر سر این دسیسه و توطئه جان باخته است. ملاّحسن، در این سوگ سروده با ارائه اطلاعات قابل گذر و با استفاده از مفهوم حداکثر آگاهی ممکن توده‌ها طوری عنوان می‌کند که گویی، عزیمت سردار ارشد، قیامی برای مقابله با استبداد و همراهی با مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان بوده‌است! ملاّحسن به عنوان روشنفکر درد آگاه جامعه به جای همراهی با آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان و اشاره به فقر زمانه و شکاف اجتماعی و یأس و نومیدی اجتماعی طبقات فرودست جامعه، تصویری از جامعه زمان خود ارائه داده که گویی اهر در زمان ایشان مدینه فاضله و آرمان‌شهری بوده است. سوگ سروده ملاّحسن در اولین سالگرد درگذشت سام خان قره‌جه داغی، نشان از آن دارد که ادیب‌اهری، بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و زمان سروده شدن اثر، به‌عنوان کارگزار طبقه اجتماعی خویش، اقدام به ارائه اطلاعات و آگاهی‌هایی کرده که با شرایط و حقایق موجود، همخوانی و انطباق ندارد. وی از حداکثر آگاهی ممکن جامعه، برای بیان اطلاعات قابل گذر به نفع طبقه خویش سود برده تا منافع و آراء طبقه حاکم و اربابان و فتودال‌هایی را که در سایه حمایت آنان، خود نیز به ریاست عشایر قره‌داغ منصوب شده را تأمین کند.

منابع

- ادیب‌اهری، ح. (۱۳۸۵). *سبیکه المعانی للمصادر و المبانی*. به کوشش جمعی از اساتید گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، زیر نظر اسمعیل حکیمی. اهر: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر.
- اقبالی، ف. (۱۳۸۲). *ایتگین خاطرهلر (خاطره‌های گمشده)*. تبریز: انتشارات مه آذر.
- امیری، ش. (۱۳۸۱). زمینه‌های فکری و سیاسی مؤثر بر روند تکوینی مشروطه اول. *نشریه علوم انسانی*. فرهنگ اصفهان، شماره ۲۴، صص ۴۶-۵۹.
- بایبوردی، ح. (۱۳۴۱). *تاریخ ارسباران*. تهران: بی‌نام ناشر.
- ترابی، ع. (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات: مثلث هنر*. تبریز: انتشارات فروغ آزادی.
- حاج‌علیلو، ج. (۱۳۸۳). *مجموعه اسناد سرداران قره‌داغ (مرزبانان دژ ماد آتور پاتنا)*. تهران: انتشارات زرین.
- حکیمی، ف. (۱۳۹۱). *بررسی احوال، آثار و اشعار ملاّحسن ادیب‌اهری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر.
- دادور، ا. (۱۳۸۶). *سیری در تاریخ آموزش و پرورش شهرستان اهر*. تبریز: انتشارات یاران.
- دوستی، ح. (۱۳۷۳). *تاریخ و جغرافیای ارسباران*. تبریز: انتشارات احرار.
- دوستی، ح. (۱۳۷۸). *روزهای به یاد ماندنی ارسباران*. تبریز: انتشارات یاران.

- دوستی، ح. (۱۳۸۵). **حماسه‌ها و حماسه سازان انقلاب مشروطیت**. تبریز: انتشارات یاران.
- روزبه، م. (۱۳۸۱). **ادبیات معاصر ایران (شعر)**. تهران: انتشارات روزگار.
- سرداری‌نیا، ص. (۱۳۷۰). **ملانصرالدین در تبریز**. تبریز: انتشارات هادی.
- ستوده، ه؛ و دیگری. (۱۳۷۸). **جامعه‌شناسی ادبیات**. تهران: انتشارات آوای نور.
- شفیعی کدکنی، م. (۱۳۸۶). **زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی**. تهران: انتشارات اختران و نشر زمانه.
- صدقی، ن. (۱۳۸۸). **تاریخ اجتماعی و سیاسی ارسباران (قره‌داغ) در دوره معاصر**. تبریز: انتشارات اختر.
- علیزاده، ن؛ و دیگری. (۱۳۹۰). نقد شخصیت در آثار داستانی صادق هدایت. **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**. شماره ۲۲۰، صص ۱۹۰-۱۵۱.
- گلدمن، ل. (۱۳۶۹). **نقد ساخت‌گرای تکوینی**. ترجمه: محمد تقی غیائی. تهران: انتشارات بزرگمهر.
- گلدمن، ل. (۱۳۷۱). **جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناختی زمان)**. ترجمه: محمدجعفر پوینده. تهران: انتشارات هوش و ابتکار.
- گلدمن، ل. (۱۳۷۷). **جامعه‌شناسی ادبیات در درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات**. ترجمه: محمدجعفر پوینده. تهران: انتشارات چشمه.
- ملآزاده، ح. (۱۳۸۸). **اطلاعات طبقه‌بندی شده حوادث آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۰۰)**. تبریز: انتشارات مهد آزادی.
- ولک، ر. (۱۳۷۳). **نظریه ادبیات**. ترجمه: ضیاء موحد و دیگری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.